

یادداشت ۱۷

گزارش هفدهمین جلسه محاکمه‌ی حمید نوری (عباسی) از استکهلم امیرجواهری لنگرودی

جمعه ۲۶ شهریور ۱۴۰۰ برابر با ۱۷ سپتامبر ۲۰۲۱



هفته ششم و هفدهمین جلسه دادگاه حمید نوری (عباسی)، در سالن ۳۷ دادگاه مرکزی شهر استکهلم پایتخت سوئد، جمعه ۲۶ شهریور برابر ۱۷ سپتامبر، به جرم مشارکت در کشتار زندانیان سیاسی در تابستان ۱۳۶۷، کار خود را به پیش برد.

در این نشست آقای علی اکبر بندلی (بندعلی)، زندانی سیاسی و از جان به‌در بردگان اعدام‌های سال ۶۷ به عنوان شاکی و شاهد، آغاز شد. زندانی سیاسی سابق، درباره نقش حمید نوری در اعدام‌های دهه ۶۰، وضعیت زندان گوهردشت و برگزاری دادگاه‌های انقلاب شهادت داد.

در این نشست نام علی اکبر بندلی (اکبر بندعلی)، بعنوان نهمین شاکی و شاهد بعد از آقایان ۱- ایرج مصداقی ۲- نصرالله مردانی ۳- مهدی برجسته گرمودی ۴- همایون کاویانی ۵- سیامک نادری ۶- محسن اسحاقی ۷- رمضان فتحی ۸- مهدی اسحاقی شهادت داده‌اند.

یک نکته خبری و حواشی دادگاه روز جمعه ۱۷ سپتامبر :

***- طبق جدول برنامه ای دادگاه، قرار بود که آقای مسعود اشرف سمنانی بعنوان نهمین شاکی و شاهد در دادگاه حاضر گردد. ولی هنوز شهادتش را به دادگاه ارائه نکرده است. از اینرو آقای علی اکبر بندلی (اکبر بند علی)، زندانی سیاسی دهه ۶۰ که به ۱۵ سال حبس محکوم شده بود، بعنوان نهمین شاکی و شاهد در هفدهمین جلسه دادگاه و محاکمه حمیدنوری در استکهلم حاضر گردید.**

***- اکبر بندلی (بند علی) در دادگاه روز جمعه چندین بار از خمینی به عنوان «شیطان مکار» نام برد، که باعث اعتراض علنی حمید نوری در صحن دادگاه شد و در نهایت قاضی به علت عدم توجه شاهد به تذکر او، تنفس اعلام کرد.**

***- اکبر بندلی (بند علی) همچنین از رسول تبریزی یکی دیگر از زندانیان سیاسی - که اعلان آمادگی کرده که برای شهادت به دادگاه بیاید- نقل قول کرد که از عباسی (حمید نوری) شنیده است که گفته ما در اجرای دستور خمینی باید نصف مردم ایران را می کشتیم**

در روز جمعه حواشی معنی حادث شد از جمله :

حمید نوری امروز به روال معمول به دادگاه آورده شد. در اوایل دادگاه شروع به قرآن خواندن نمود و تنها با تذکر قاضی، قرآن خواندن خود را قطع می کند . امروز جمعه به روال ماههای پیش، یکبار دیگر حکم بازداشت حمید نوری به درخواست دادستان تمدید شد. یعنی حمید نوری باید تا دوم مارس در زندان بماند تا به پرونده اش رسیدگی کنند .

حمید نوری به مانند دفعات قبل باید در سلول انفرادی بگذراند ، وی حتی حق ارتباط تلفنی با هیچکس را جز وکیل خودش را ندارد.

شاهدان و خانواده های دادخواه ساکن شهر استکهلم همواره به این دادگاه می آیند و دوست دارند که روند رسیدگی به پرونده حمید نوری را از نزدیک دنبال کنند. اما با توجه به وضعیت شرایط کرونایی و رعایت پروتکل بهداشتی، معمولاً در دادگاه بین هفت تا هشت نفر اجازه حضور می دهند.

امروز جمعه در اواخر دادگاه حمید نوری در شرایطی که پایبند و دستنبد او را بیرون رفتن آماده می کردند. شروع به اعتراض کردن نمود و گفت : این جرایم و اتهامات تماماً ساختگی است . چنین سخنان بی اعتباری از جانب نوری در شرایطی طرح می گردد که پرونده اش حدود صد شاکی و شاهد را از جای

جای جهان با خود دارد که روزانه به دادگاه ورود می کنند و شهادت می دهند که حمید نوری در کشتار سال ۶۷، دادیار زندان گوهر دشت بوده است !

در آغاز جلسه دادگاه وکیل مشاور (مدافع) علی اکبر بندلی (اکبر بند علی)، او را مرتب "اکبر" صدا می کرد، موکلش را بیشتر به دادگاه معرفی نمود.
او گفت: حکم اکبر با آنچه به «عفو منتظری»، معروف شده است، به هشت سال زندان کاهش یافته، اما او در مجموع ۱۳ سال در زندان مانده است.
در پائیز ۱۳۶۱ او را دوباره به پادگان زندان جمشیدیه برگرداندند و آنجا باز جویی اش کردند و به دادگاه بردندش و اتهامش نیز هواداری از مجاهدین بود.
بعد از آن تاریخ در آخرهای سال ۱۳۶۱، دو باره او را به زندان اوین فرستادند و به او ابلاغ کردند که به ۱۵ سال زندان محکوم شده است .
بعد از مدتی او را جابجایش کردند و به زندان قزل حصار انتقالش دادند و تا تابستان ۱۳۶۵ در آنجا بود. در آن تاریخ تمام زندانیان سیاسی را به جاهای مختلفی فرستادند و اکبر به زندان گوهر دشت افتاد.
او ایل در بندی که ۲ نامیده می شد جای داشت و این آن بخش بند ۲ که ما درباره اش زیاد شنیدیم نبود، چرا که بعدا به همان بند ۲ فرستاده می شود.
آنگونه که همه افراد تعریف کردند . زندانبانان تمام مدت ، اسامی بند ها را عوض می کردند. در اوایل سال ۶۶ و ۶۷ به او خبر دادند که مجازاتش کوتاه تر شده است. چیزی که به آن "عفو منتظری" می گفتند به اکبر هم تعلق گرفت.
در دوران اعدام اکبر بیشتر در بند دوم بود که خیلی هایی دیگر راجع به آن تعریف کردند.
او هم بندی هایی را دیده که گرفتند و آنها را بردند، بدون اینکه آثاری از آنها دیده شود یا حتی تأیید گردد، اعدام شدند.
در این میان اکبر مشاهدات زیادی را از پنجره حسینیه در بند ۲ دیده است، که بعد تر خودش میاد و تعریف می کند.
بعد اکبر را در تاریخ ۲۵ مرداد به "کمیته مرگ" بردند. ولی هرگز او را به داخل جمع کمیته نبردند. چرا که "کمیته مرگ" در تاریخ ۲۵ مرداد و به وقت ناهار، بدون اینکه اکبر را ببینند، از زندان گوهر دشت رفت.

اکبر، آن زمان حمید نوری که حمید عباسی می شناخت، دیده است. او نوری را در طول مدتی که در زندان گوهردشت بود، چندین بار دیده است. بعد از اعدام ها اکبر را به اوین منتقل می کنند و بعد او را در سال ۱۳۷۳ برابر ۱۹۹۴ میلادی آزاد می کنند. اکبر ۱۳ سال زندان بوده است. اکبر در سال ۱۳۷۵ برابر ۱۲ ژانویه ۱۹۹۶ از ایران و از طریق فرانسه به آلمان وارد می شود.

اکبر در تمامی دوره ای که در زندان بود، خاصه در دوره اعدام ها حالش خیلی بد بود، حتی بعد از دوره ای که آزاد شد، باز حالش بد بود. دیگر بار که به آلمان رسید با سازمان مجاهدین خلق ارتباط برقرار نمود و آنگاه انرژی جدید گرفت. چرا که مبارزه بر علیه رژیم ادامه دارد. بعد از آن توانست به نحوی با قدرت زندگی اش را بگذراند. کار کرده و توانست یک زندگی نرمال داشته باشد. اینکه اکبر چه کسانی را در زندان گوهردشت دیده و می شناسد، او می تواند اسامی همه کسانی که در لیست دی (D) هستند به جز اسامی ۸ و ۱۲ و ۱۸ را تأیید می کند.

در رابطه با لیست آ (A)، چیزی من نمی خواهم، پیشاپیش بگویم، آن را می گذاریم تا خودش تعریف کند، که چه کسانی را دیده و چه اتفاقی برایشان حادث شده است. این ها نکاتی بود که در مقدمه معرفی اکبر می خواستم به دادگاه بگویم. با پایان یافتن صحبت های وکیل مشاور علی اکبر بندلی (بندعلی)، رئیس دادگاه خطاب به اکبر گفت: که شهادت او به شکل صوتی و تصویری ضبط می شود. پس از این تذکر رئیس دادگاه، "دستیار دادستان" صحبت هایش را آغاز کرد.

وی خطاب به بندلی گفت: روند سوال و جواب چگونه پیش خواهد رفت. او سوالاتش را از بندلی (بندعلی) با طرح سوال درباره زمان دستگیری علی اکبر بندلی (بندعلی) آغاز کرد.

علی اکبر بندلی (بندعلی) در زمان بازداشت در سال ۶۰ سرباز بود. او سال ۵۹ به خدمت سربازی رفته و خودش در روایت بازداشتش چنین گفت:

«من اهل شمشک هستم. در شمشک گزارش من را داده بودند که با مجاهدین همکاری می کنم. بعد از بازداشت برادرم، من نیز در خانه او بازداشت شدم، من را شش مرداد سال ۶۰ ساعت ۱۲ شب در خانه برادرم دستگیر کردند. من را به کمپته سعدآباد بردند، ۲۰ روز آنجا بودم و بعد من را به زندان ارتش پادگان جمشیدیه بردند. بعدتر برادرم برایم گفت: که فردای بازداشتم، خبر ساعت دو

بعداظهر رادیو نام من را برده و اعلام کرده که به عنوان «منافق» دستگیر شده‌ام.»

اکبر در ادامه گفت: «من در جمشیدیه بازجویی شدم و من قبول نکردم که بعد از ۳۰ خرداد سال ۶۰ با سازمان مجاهدین ارتباط داشته‌ام و گفتم که تا سال ۶۰ با سازمان ارتباط داشتم ... از آنجا من را به زندان اوین بردند و در بند ۲۰۹ بازجویی و شکنجه شدم. کابل خوردم و این مرحله اول شکنجه بود. کابل که خورده بودم پایم بزرگ شده بود، اما به جایی نرسیده بود که پوستم کنده شود. من زندانی زیر کابل را که کف پایش، کابل خورده و انگشتش کنده شده را دیده بودم.

اکبر بند علی گفت: او در یک دادگاه «پنج دقیقه‌ای» به ریاست محمد یوسفی محاکمه شده بود. او افزود: از تابستان ۶۶ در زندان گوهر دشت بودم و در این زندان به تکرار از بندی به بند دیگر منتقل شدم. وی تاکید کرد: که در زمان اعدام‌ها در «بند دو» آن زندان بوده و از آنجا روند اعدام‌ها را دیده است و زندانیانی دیگری از جمله: نصرالله مرنندی، محمود رویایی و ... را می‌شناسد. دادستان از او پرسید آیا رمضان فتحی را هم می‌شناسد؟

بندلی (بند علی) پاسخ داد: که او را می‌شناسد.

دادستان درباره ایرج مصداقی هم از او سوال کرد و بندلی گفت: مصداقی را هم می‌شناسد. در ادامه دادستان درباره پیگیری خبرهای مربوط به اعدام‌ها از بندلی سوال کرد. او گفت: خبر زیادی برای تعقیب کردن وجود نداشت. در ادامه هم گفت: کتابی از ایرج مصداقی و کتابی از محمود رویایی را درباره اعدام‌ها خوانده است

در ادامه جلسه هفدهم دادگاه حمید نوری، دادستان از علی اکبر بندلی (بند علی) خواست که به شرح روایت و شهادتش بپردازد.

اکبر در ادامه اظهاراتش گفت: با توجه به دسته بندی زندانیان پیش از سال ۶۷ و بر اساس برخی خبرها از جمله از حمید عباسی (نوری) شنیده که اعدام‌ها از قبل برنامه ریزی شده بوده و ربطی به «عملیات فروغ جاویدان» مجاهدین نداشته است.

شاهد اضافه کرد: «غروب ششم مرداد آمار گرفتند و هفتم مرداد تلویزیون بند را بردند. شرایط عجیبی بود. من با رضا زند در انتهای بند نشسته بودم. رضا گفت: که با توجه به شرایط حاکم فکرمی کند همه را خواهند کشت. او گفت: که پس چه خوب است که سرودخوان برویم و کشته شویم. او شروع کرد به خواندن سرود که آمدند و هشت نفر از جمله خود او را صدا زدند و بردند.»

اکبر ادامه داد: «من با هادی جلال آبادی صحبت می‌کردم و می‌گفتم که معلوم است می‌خواهند اعدامان کنند. هادی گفت: که در حکومت خمینی زندگی کردن و ماندن ارزشی ندارد. همین هادی را بعد اعدام کردند... اکبر در بخش دیگری از اظهاراتش به همان دریچه کوچک به وجود آمده در پنجره بند دو اشاره کرد که زندانیان با میله آن را درست کرده بودند و از آنجا بیرون را می‌دیدند.»

وی گفت: یک شب ساعت ۱۱ به بعد، کامیون می‌آید و می‌رود و فکر می‌کردیم که این کامیون‌ها اجساد بچه‌ها را می‌برند. شب دیگری کامیونی ترمز کرد و دنده عقب گرفت، آمد جلوی آشپزخانه زیر یک چراغ ایستاد. پاسداری بالای کامیون ایستاده بود و ما اجساد بچه‌ها را دیدیم که در کامیون می‌ریختند... چنان سکوتی حاکم شد که ما صدای زدن قلب‌های همدیگر را می‌شنیدیم. من حالم خیلی بد شده بود. از ناراحتی داشتم منفجر می‌شدم. شب که می‌خواستم بخوابم، پتویم را روی صورتم انداختم و آن قدر «مرگ بر خمینی» گفتم تا بخوابم. کارم شده بود که بروم در دستشویی و همین‌طو "مرگ بر خمینی" بگویم. ما و این بچه‌ها همه چیز هم بودیم. ما ۲۴ ساعته با هم بودیم. شما فکر کنید که بیایند برادران را ببرند بکشند، یا پدری باشید که پسرش را از کنارش ببرند و بکشند.... چنین وضعیتی بود و من واقعا حالم خیلی بد بود.»

اکبر می‌گوید: سه تا چهار بار شاهد حمل اجساد «بچه‌های اعدامی» توسط کامیون‌ها بعد از ساعت ۱۱ شب بوده است.

اکبر بندلی (بند علی) در بخش دیگری از اظهارات خود افزود: پس از موج اول و دوم اعدام‌ها، زندانبانان از زندانی‌ها خواستند که همبندی‌هایشان را به عنوان «مجاهد» لو بدهند که این وضعیت بسیار ترسناک و آزاردهنده بود.

اکبر می‌گوید: «یک روز در هفته دوم اعدام‌ها در (بند) باز شد و حمید عباسی (حمید نوری) ظاهر شد، نام کسی را برد و ما گفتم که او را قبلا برده‌اید. عباسی دست محمد فرمانی که مسئول غذای بند بود و جلوی در ایستاده بود را گرفت و گفت: بیا

برویم. محمد را برد و بعد او برگشت. آن روز او اعدام نشد اما فرداش گفت: که من حرف‌های دیروزم را قبول ندارم و مجاهدین [خلق] را قبول دارم که او را هم بردند و اعدام کردند.»

اکبر در باب پایان اعدام مجاهدین می‌گوید: «اعدام مجاهدین روز ۲۵ مرداد ۶۷ تمام شد و بعد اعدام زندانیان با اعدام زندانی‌های مارکسیست از روز ۵ شهریور از سر گرفته شد.» وی ادامه داد: «در همان روز وقتی در اتاق «هیئت مرگ» بودم، تلفن اتاق هیئت مرگ زنگ زد و بعد اعضای هیأت از اتاق خارج شدند. ناصریان و عباسی خطاب به حسینعلی نیری گفتند: حاج آقا کاش تکلیف این‌ها را هم روشن می‌کردید بعد می‌رفتید. نیری گفت نه نمی‌شود. حاج احمد [احمد خمینی] زنگ زده که برویم پیش او و ما باید برویم...» بدین ترتیب پایان اعدام مجاهدین در ۲۵ مرداد و آغاز اعدام مارکسیست‌ها شروع شد!

علی‌اکبر بندلی (بندعلی) ۲۵ مرداد به راهرو مرگ رفت، اما هرگز در برابر "هیئت مرگ" قرار نگرفت. او با نوشتن برائت از سازمان مجاهدین و قبول مصاحبه‌ای که هرگز انجام نشد، از اعدام نجات یافت. حکم ۱۵ سال زندان او که به هشت سال کاهش یافته بود، بعداً لغو شد...»

بعد از استراحت و رسمیت دادگاه دادستان از علی‌اکبر بندلی (بندعلی) خواست توضیح دهد چگونه زندانیان را از بند به نزد هیئت مرگ می‌بردند؟

بندلی گفت: برخی جزییات را به خاطر نمی‌آورد و بعضی از موارد را از دیگران شنیده است.

دادستان سپس به آغاز اعدام‌ها در سال ۶۷ برگشت و کسانی که در روز اول برای ملاقات با هیأت مرگ فراخوانده شدند و دیگر برنگشتند؛ از جمله: **مهران هویدا** صحبت کند.

اکبر در ادامه شهادتش گفت: «بعد از آزادی به خانه مهران هویدا رفتم. مادر مهران من را بغل کرد و گفت: مهران اعدام شد و پدرش احمد که راننده کامیون بود بعد از اعدام او دیگر نتوانسته کار کند. مادر در ادامه گفت: که زندگی خودشان و بچه‌هایشان متلاشی شده است. من همین‌طور آنجا گریه می‌کردم...» اکبر در ادامه در پاسخ به سوال دادستان بار دیگر از **رضا زند** نام برد که اعدام شده است و گفت: برادر رضا زند، محمد با ما بود. او گفته بود جانبدار بنی صدر و "بنی‌صدری" است و همین شد که اعدام نشد...»

در ادامه دادستان از علی‌اکبر بندلی (بندعلی) پرسید: چه اتفاقی افتاد که شما در گفت‌وگو با رضا زند فکر کردید که اعدام در جریان است؟

علی اکبر بندلی در پاسخ گفت: «رضا گفت که دیگر کارگرهای افغان نمی آیند. تلویزیون ما را بردند. از روز شنبه روزنامه هم نیامد. هواخوری ما هم قطع شد. پاسدارها هم که مدام از قبل به ما گفته بودند "می زنیمتان" (به این معنا که اعدامتان می کنیم). مجموعه این ها و دیگر چیزهایی که دیده بودیم باعث شده بود که رضا بگوید: دارند اعدام می کنند و خودش هم سرودخوان برای اعدام برود»

علی اکبر بندلی (بندعلی) گفت: که در جریان آمارگیری روز ششم مرداد، پاسدار نام -حسین سبحانی- رایادداشت کرد: «چرا که ما موقع آمارگیری باید می نشستیم و پاهایمان را توی سینه مان، جمع می کردیم. حسین سبحانی پاهایش دراز بود و پاسدار اسمش را یادداشت کرد. پاسدار که رفت ما گفتیم: حسین سبحانی اسمش یادداشت شد. روز شنبه که آمدند و اسامی را خواندند، اسم حسین سبحانی را هم خواندند و او را هم با خود بردند...»، و در ادامه گفت که حسین سجادی هم اعدام شد!

دادستان سپس به نام های دیگر از جمله: «ظاهر بزاز حقیقت طلب» اشاره کرد و پرسید: از او چه می دانید؟

علی اکبر بندلی (بندعلی) گفت: «متأسفانه "ظاهر بزاز حقیقت طلب" نیز روز جمعه ۱۴ مرداد اعدامش کردند...»

دادستان پرسید از کجا می دانید که او اعدام شده است؟

علی اکبر بندلی (بندعلی) گفت: «من دیگر ایشان را ندیدم. ولی این را شنیدم که گفتند؛ ظاهر خود را مجاهد دانست و بر سر همین موضع اعدام شد.»

دادستان سپس درباره فراخواندن افراد با حکم بالای ۱۰ سال از علی اکبر بندلی (بندعلی) سوال کرد و پرسید: چرا خودت را معرفی نکردی؟

علی اکبر بندلی (بندعلی) پاسخ داد:

من پیشتر هم گفتم: چند ماه قبل روزی یک پاسدار من را صدا کرد و گفت: تو "عفو منتظری" خورده ای و حکم توبه ۸ سال بدل شده است. این را هم بگویم: «بعد از اعدام ها، موضوع "عفو منتظری" را هم برداشتند و حکم افراد برگشت به همان احکام قبلی و همان چیزی که پیشتر بود، جلو رفت.»

علی اکبر بندلی (بندعلی) در پاسخ به سوال های دادستان درباره دیدن چند باره کامیون های حمل اجساد توضیح داد و گفت: که در زمان اعدام ها دو تا سه باریاسه تا چهار بار، رفت و آمد کامیون ها را دیده است. او همچنین تکرار و تأکید کرد که یک نوبت کامیون سر باز بوده است و او جریان بردن جسد ها را دیده و ادامه داد: «این کامیون آمد و دقیقاً جلوی آشپزخانه زیر "لامپ مهتابی" ایستاد و به طور آشکار می شد دید که چه می کنند و در آن چه می گذرد.»

رئیس دادگاه ازدادستان خواست از علی اکبر بندلی (بندعلی) سوال شود که از کجا می‌داند آنچه در این کامیون می‌گذارند جسد است «با توجه به اینکه روی کامیون برزنت کشیده‌اند»؟

علی اکبر بندلی (بندعلی) گفت: «من نگفتم روی کامیون برزنت بوده است»
گفتم: «جسدها را در برزنت گذاشته بودند»

دادستان پرسید: «از کجای دانید که در برزنت‌ها جسد بوده است؟»
علی اکبر بندلی (بندعلی) در پاسخ به این سوال گفت: من از روی پستی و بلندی‌های زیر برزنت مشخص بود که دارند جسد‌ها را می‌برند. راننده پیاده شده بود و تا جایی که یادم است این کار هفت تا هشت دقیقه طول کشید...»

علی اکبر بندلی (بندعلی) سپس درباره حضورش در راهروی مرگ توضیح داد و گفت: «من را بردند و در آنجا بعد از سوال و جواب، کاغذی به من دادند با این مضمون که مجاهدین را قبول ندارم و جمهوری اسلامی را قبول دارم. من آن متن را امضا کردم...»

اکبر گفت: سه روز بعد دوباره به اتاق هیئت مرگ برده شده و در پاسخ به این سوال که آیا حاضر است، مصاحبه کنی یا نه؟ من گفتم که حاضر به امضاء هستم.
دادستان از علی اکبر بندلی (بندعلی) پرسید: آیا مصاحبه‌ای هم با او انجام شد؟
اکبر بندلی (بندعلی) گفت: «نه، فقط سوال کردند که آیا حاضرم مصاحبه کنم یا نه؟ اما مصاحبه‌ای با من انجام نشد.»

دادستان در ادامه هفدهمین جلسه دادگاه حمید نوری از علی اکبر بندلی (بندعلی) درباره میزان آشنایی و دفعات برخوردش با حمید عباسی (حمید نوری) سوال کرد و خواستار توضیح شد:

اکبر بندلی (بندعلی) گفت: «حمید عباسی را به عنوان دادیار زندان گوهردشت از سال ۶۶ می‌شناختم است.»

او از دادگاه اجازه خواست که جزئیاتی در این مورد ارائه کند و ادامه داد: «گفتم موقع آمار ما باید می‌نشستیم و پاهایمان را درون سینه مان جمع می‌کردیم. من مدتی زانویم درد می‌کرد و نمی‌توانستم پایم را جمع کنم و پایم دراز بود. پاسدارها هم معمولاً می‌پرسیدند: چرا پایت دراز است و من می‌گفتم زانویم درد می‌کند. آنها هم کاری نداشتند تا اینکه یک بار، یکی از این پاسدارها بعد از آمار، من را برداشت و با خود به جلوی اتاق دادیاری برد. بعد با عباسی (حمید نوری) بیرون آمد. عباسی به من فحش می‌داد که «سگ منافق»، «پدرسگ» - و از این فحش‌ها - که چرا قانون را رعایت نمی‌کنی و بعد پرسید: کدام پایت درد می‌کند؟

گفتم: پای راست. چنان لگدی به پای راستم زد که من از درد به زمین افتادم...»

علی اکبر بندلی (بندعلی)، در ادامه ازدادگاه خواست درباره "سگ" توضیحاتی بدهد. او گفت: «در "فرهنگ آخوندی" برخلاف فرهنگ اروپایی سگ موجودی نجس است، بر همین اساس او گفت: که زندانبانان آنان را نجس می دانسته اند»
اکبر گفت: «یادم هست که وقتی ما گروه می شدیم [زندانیان] که جایی بیرندمان، پاسدارها برای اینکه دستشان به ما "نجس" هان خورد، یک چوب دستشان می گرفتند؛ یک سرچوب دست خودشان بود و سر دیگر چوب را دست اولین زندانی می دادند که دستشان به ما نخورد...»

علی اکبر بندلی (بندعلی) در ادامه به ماجراهای ممنوعیت ورزش کردن در زمان هواخوری اشاره کرد و همچون شاکیان و شاهدان قبلی به مجازات "اتاق گاز" در ازای ورزش کردن اشاره کرد. روایت او در این مورد مشابه دیگر جان به دربرندگان اعدام های سال ۶۷ است.

اکبر بندلی (بندعلی)، در این مورد به نقش حمید عباسی (حمید نوری) اشاره کرد: و گفت: «مدتی هواخوری را بستند و بعد آمدند گفتند: ما برای ورزش نکردن دست و پا شکسته ایم. می خواهیم هواخوری را باز کنیم اما اگر باز ورزش کنید همان بلارا سر شما هم وارد می سازیم. فردایش هواخوری را باز کردند و ما هم رفتیم ورزش کردیم. می دانستیم که بعدش تنبیه خواهیم شد. بعد که ورزش کردیم ما را جمع کردند و بردند در یک سالن روبروی دیوار، دستها و یک پا بالا، شروع کردند از پشت زدن. آن قدر می زدند که از حد تحمل خارج شود. همزمان می پرسیدند آیا باز ورزش گروهی می کنی؟ حالا هرکس بسته به تحملش کمتر کتک می خورد و می گفت نمی کند، یکی بیشتر از آن روز به بعد ما دیگر ورزش نکردیم.»

در ادامه دادستان در مورد درست کردن تونل برای کتک زدن زندانیان از بندلی پرسید: نقش و حضور حمید عباسی (حمید نوری) در این جریان چه بود؟
دادستان مجدد پرسید: اگر در این زمان چشم بند داشتید، از کجای دانی که او (حمید عباسی) بود؟

علی اکبر بندلی (بندعلی) گفت: صدا را می شنیدیم که فحش می دادند و می گفتند "سگ منافق" و ...

علی اکبر بندلی (بندعلی) در ادامه گفت: من چشم بندم را سابیده بودم و می توانستم از پشت آن پیش رویم را ببینم. بدین مهنی که زندانی اگر چشم بند را دستکاری کرده باشد می تواند از پشت آن - دست کم تار - آدم های اطراف را ببیند، بعلاوه وقتی شما چشمتان بسته باشد، حواستان بیشتر و بهتر کار می کند.»

اکبر بندلی (بندعلی) در ادامه در پاسخ به سوال دادستان گفت: «در باره سلسه مراتب و مناسبات در زندان، حمید لشکری مسئول امنیتی زندان بوده است و حمید عباسی (حمید نوری) دادیار زندان بودند. او دادیار نماینده دادستان در زندان معرفی کرد. اکبر بندلی (بندعلی) در رابطه با مضمون انتخابات در زندان چنین توضیح داد: «جماعت زندانبان از ما می پرسیدند که رأی می دهید یا نه؟ پاسخ مانه بود. اما می دیدیم که روز انتخابات دو یا سه نفر پای صندوق می بردند و آنجا می گفتند؛ اگر مخالف اید رأی سفید بپندازید. مازیربار نمی رفتیم و می گفتیم که برگه انداختن ما به صندوق یعنی اینکه نظام را قبول داریم. در مقابل آنها گفتند: پس باید کتبی بنویسید که در انتخابات شرکت نمی کنید و ما هم نوشتیم. بعدتر در مقطع اعدامها شنیدم: حمید عباسی (حمید نوری) پرونده بچه ها را می آورده پیش "هیئت مرگ" و می گفت ببینید حاج آقا، این افراد در انتخابات شرکت نکردند. حمید نوری به این شکل برای بچه ها پرونده سازی می کرد تا اعدامشان کنند.»

اکبر بندلی (بندعلی) در ادامه معرفی زندانبانان، محمد مقیسه (ناصریان)، رابه عنوان نفر اول زندان گوهر دشت، عباسی (حمید نوری) را به عنوان نفر دوم و داود لشکری را به عنوان نفر سوم معرفی کرد.

علی اکبر بندلی (بندعلی) در ادامه و در پاسخ سوال دادستان، به حضور در راهروی مرگ در تاریخ ۲۵ مرداد ۶۷ پرداخت. بندلی گفت: پاسدارها اورا برده اند و چشم بند داشته است. من به این فکر می کردم که قرار است اعدام شوم و آخر زندگی ام است. در درونم جنگی در جریان بود من در فکر بودم، آیا من را برای اعدام می برند؟»

اکبر بندلی (بندعلی) گفت: «من تا ظهور و وقت ناهار در راهرو ماندم. ظهر صدای زنگ تلفن را می شنود و بعد از آن هیئت از اتاقش بیرون می آید و می گوید که دارد به دیدن حاج احمد خمینی می رود.»

دادستان خواست بداند که آیا زندانی دیگری هم در راهروی مرگ بوده است؟ علی اکبر بندلی (بندعلی) می گوید: «کسانی بوده اند از جمله زندانی ای با نام خانوادگی "الف" او اکنون در ایران است.» علی اکبر افزود: «من چشم بندی که پاسدار به من داده بود بر روی چشم داشتم، آن چشم بند خودم نبود و نمی توانستم از پشت آن، فضای روبرو را ببینم. تلاشی هم نکردم برای گرفتن ارتباط با دیگر زندانیانی که در راهروی مرگ بودند. احتمالاً پنج شش نفر بودیم. قبلش من احساس می کردم کسانی از مقابلم به جانب اطاق "هیئت مرگ" می روند. بعدها در گفت و گو با دیگر بازماندگان فهمیدم چه کسانی را آن روز اعدام کردند و فهمیدم آن پنج شش نفر که با هم رفتیم، اعدام شدند.»

علی اکبر بندلی (بندعلی) بار دیگر در واکنش به خروج هیأت مرگ از اتاق گفت: «ناصریان و عباسی (حمید نوری) سراغ اعضای هیئت رفته اند و از نیری (احتمالاً) به عنوان رئیس هیأت خواسته اند تا بروند و برای ناهار بمانند و تکلیف چند زندانی باقی مانده در راهروی مرگ را هم روشن کنند».

اکبر در پاسخ به سوال دادستان که می پرسد از کجا می داند ناصریان و عباسی (حمید نوری) سراغ هیأت مرگ رفته اند؟

اکبر بندلی گفت: «از روی صدایشان. آنها داشتند جایی نزدیک من حرف می زدند. من نمی توانستم ببینم اما از روی صدایشان ۱۰۰ درصد مطمئنم که آنها مشغول صحبت با هیأت مرگ شدند.»

در ادامه دادستان از علی اکبر بندلی (بندعلی) پرسید: از کجا فهمیدید که حمید نوری در سوئد بازداشت شده است؟

علی اکبر بندلی (بندعلی) چنین توضیح داد: «دختر برادرم با من تماس گرفت و گفت: کسی به نام حمید نوری در سوئد بازداشت شده که گویا دهه ۶۰ در زندان ها کار می کرده. من گفتم: ما در زندان حمید نوری نداشتیم، حمید عباسی داشتیم. بعد زنگ زدم به یکی از دوستان و از او پرسیدم ماجرا چیست. او گفت: حمید نوری، همان حمید عباسی است. بعد هم که عکس پاسپورت او را دیدم، شناختمش. در عکس دیگرش او کمی چاق شده اما عکس پاسپورتش همان بود که من می شناختم...»

دادستان از علی اکبر بندلی (بندعلی) پرسید که آیا حمید عباسی (حمید نوری) هم اوست که حالا در دادگاه نشسته است؟

اکبر بندلی (بندعلی) گفت: بله! ۱۰۰ درصد مطمئنم. آن موقع ریش نداشت یعنی ریش کمتری داشت الان ریش بلندتر است. موی سر و ریشش هم سفید شده است:

باپایان سوال های دادستان، وکیل مدافع (مشاور) به طرح سوال از علی اکبر بندلی پرداخت. در پاسخ به سوال های او، بندلی به وقایع سال ۶۰ اشاره کرد و در ادامه توضیحات خود گفت: «مردم قبل از انقلاب ۵۷ نان داشتند اما آزادی نداشتند. خمینی شیطان مکار، در لحظه صدای اعتراض حمید نوری شنیده می شود که می گوید آقای قاضی!-»

اکبر ادامه می دهد: وقتی خمینی در پاریس بود وعده آزادی داد و گفت: حتی مارکسیست ها هم آزاد خواهند بود اما بعد از انقلاب اسلام ارتجاعی را جایگزین کرد و حتی حجاب هم اجباری شد. مجاهدین و مسعود رجوی با این اسلام مخالف بودند و به این قانون اساسی رأی ندادند. خمینی، شیطان مکار...»

این بار رئیس دادگاه از علی اکبر بندلی (بندعلی) خواست که به احترام دادگاه از برخی الفاظ استفاده نکند و بندلی پذیرفت.

رئیس دادگاه همچنین از وکیل مدافع (مشاور) بندلی خواست پاسخ او را به موضوع محدود کند. در ادامه پاسخ‌های بندلی، وکیل مدافع (مشاور) از او خواست که بدون استفاده از الفاظی که پیشتر گفته است، به دادگاه بگوید: که چرا در مورد خمینی از این الفاظ استفاده می‌کند.

علی اکبر بندلی (بندعلی) گفت: «با توجه به تجربه‌هایم من نمی‌توانم بدون بیان خشم و نفرت از خمینی یاد کنم. من هر بار که می‌خواهم از خمینی یاد کنم می‌گویم که لعنت به تو باد - بهت - خمینی...»

در اینجاست که نوری معترض شد. او از رئیس دادگاه خواست که اجازه ندهد فضای دادگاه را آلوده کنند. همزمان رئیس دادگاه ضمن ابراز تأسف از بی‌توجهی به درخواست او ۱۵ دقیقه تنفس اعلام کرد. در همین زمان باز صدای حمید نوری شنیده شد که می‌گفت: «وکیل مدافع (مشاور) او را تحریک می‌کند...» بعد از این اتفاق‌ها یکی از وکلای مشاور از علی اکبر بندلی (بندعلی) پرسید: از کجا مطمئنی که این حمید نوری همان کسی است که در گوهردشت دیده است؟ اکبر بندلی (بندعلی) توضیح داد: «عکس العملی که الان دیده است (واکنش نوری نسبت به حرف‌های بندلی به خمینی) همان عکس العملی است که در گوهردشت دیدم.»

وکیل مشاور از اکبر بندلی (بندعلی) پرسید: درباره حال و روزش بگوید. علی اکبر بندلی (بندعلی) گفت: «وقتی از زندان آزاد شدم کلاً به هم ریخته بودم. وقتی کسی را در خیابان می‌دیدم، سعی می‌کردم پیاده‌رو را عوض کنم که آنها را نبینم. آزادی زندان برایم خوشحالی نداشت، از یک زندان کوچک به یک زندان بزرگ‌تر به نام ایران آمده بودم و اصلاً احساس آزادی نمی‌کردم و زندگی داشت داغان می‌شد. بالاخره شرایطی فراهم شد که من به خارج آمدم، وقتی ۱۲ ژانویه به اروپا آمدم بعد از یک مدت کوتاه مجاهدین را دوباره اینجا پیدا کردم، وقتی مجاهدین را دیدم که بر علیه رژیم فعالیت می‌کنند انگار دوباره زنده شدم. الان زندگی خوب و راحتی دارم در آلمان و مشکلی ندارم.»

یکی از وکلای مشاور تعدادی اسم را می‌خواند و از بندلی خواست اگر آنها را می‌شناسد بگوید: «حمز هشلالوندبروجردی، محمود میمنت، سید عقیل میرمحمدی برنجستانکی، عادل طالبی»

اکبر بندلی (بندعلی) توضیح داد: «مدتی با حمزه هم بند بودند و فکر می‌کند او به اوین منتقل و اعدام شد.»

سپس وکلای مدافع حمید نوری از علی اکبر بندلی سوال هایی پرسیدند. یکی از وکلای رسید آیا روزهای پیشین دادگاه را شنیده است؟
اکبر بندلی (بندعلی) توضیح داد: که سه روز اول که کیفرخواست خوانده می شد را شنیده است.

اومی گوید: راننده تاکسی است و زمان زیادی ندارد، اما برخی قسمت های دادگاه را گوش داده است.

وکیل مدافع حمید نوری سوالاتی درباره کتاب ایرج مصداقی پرسید: که آیا وی آنها را به تازگی یا سال ها قبل خوانده است؟

زیرا بندلی در بازجویی های پلیس سوئد به کتاب مصداقی استناد کرده بود.
اکبر بندلی توضیح داد: «برخی از بخش های کتاب مربوط به اعدام ها به تازگی خوانده و کل کتاب را نخوانده است.

وکیل مدافع نوری از لحاظ کارهایی که انجام می دهند درباره تفاوت دادیار و دستیارش پرسید.

اکبر بندلی توضیح داد: «هر دو (دادیار و دستیارش) قادرند کارهای مشابهی انجام دهند.»

وکیل مدافع نوری درباره فردی به نام «عرب» در زندان گوهردهشت پرسید و اکبر بندلی (بندعلی) توضیح داد: «اسم او را به عنوان دادیار در سال ۶۵ شنیده اما هیچ وقت او را ندیده است.

در ادامه تا پایان دادگاه وکیل مدافع حمید نوری پرسش های مختلفی از علی اکبر بندلی پرسید. بیشتر پرسش ها حول تناقض هایی بود که بندلی در بازجویی پلیس و روز دادگاه گفته بود.

با ارائه شهادت علی اکبر بندلی (بندعلی)، جلسه هفدهم از دادگاه حمید نوری در شهر استکهلم به پایان رسید. روند محاکمه با جلسه هجدهم دادگاه در روز دوشنبه ۲۰ سپتامبر / ۲۹ شهریور بعنوان روز رزرو پیش رفت و آقایان نصرالله مرنندی و مسعود اشرف سمنانی زندانی سیاسی و از جان به در بردگان اعدام های سال ۶۷ به عنوان شاکی و شاهد، ادامه خواهد یافت.

چند نکته ضرور:

*- آنچه درباره جلسه بندعلی جالب بود این بود که او در برابر پرسش دادستان گفت: که کتاب های ایرج مصداقی و محمود رویایی را خوانده است. درحالی که دیگر جان بدر بردگان و شاهدان این دادگاه تا حال گفتند: که کتاب های ایرج را نخواندند. چرا که آنها خودشان را بعنوان شخصیت های اصلی این کتاب خاطرات می دیدند و لزومی به خواندنش نمی دیدند یا بخش گفته بودند: مرور این خاطرات

روی وضعیت روحی آنها تاثیر منفی می گذاشته از اینرو آنرا خوانده اند . در حالیکه آقای بند علی گفته که بخش اعدام های این کتاب را مطالعه کرده است .
* - موضوع دیگری که اکبر بند علی بیان داشته : بدنبال موج اول و دوم اعدام ها که بعد پذیرفتن و یا نپذیرفتن مصاحبه اتفاق افتاده ، زندان بانان از زندانی می خواستند که از دیگر همبندی هایشان ، آنها را بعنوان مجاهد لو بدهند . اکبر این وضعیت را «بسیار ترسناک» و به نوعی «آزار دهنده»، بر بندگی که او در باره اش صحبت می کرد، توصیف کرده است.

* - مورد دیگری در شهادت اکبر بند علی جای داشت ؛ نسبتی که در میان زندانیان برقرار شده بود تا چه اندازه پدران و به نوعی به مثابه یک خانواده بوده و آسیبی که این اعدام ها ایجاد می کرده، چقدر شرایط ناگواری را در ادامه در بین شان، حاکم می کند و روایت می کند در شبی که اجساد را به درون آن کامیون می ریختند، اصطلاحی را که به کار می برد این بود : از ناراحتی داشت منفرج می شدم ، بعد موقع خواب ، پتو را روی صورتم انداختم و آن حد " مرگ بر خمینی " گفتم تا خوابم ببره و در ادامه ی این روند وقتی به توالی و دستشویی میرفتم، کارم "مرگ بر خمینی " گفتم بوده است .

* - فراز دیگری که او می گفت: در پس اعدام ها ، انگار پدرم اعدام شده - عمویم کشته شده- فکرمی کردم که اکبر تو هم برو و اعدام شو ، ولی از طرفی با خودم فکرمی کردم که زندگی زیباست و من دوست دارم زندگی کنم و دوست ندارم بمیرم و باز به گفتگو های درونی اش پرداخت مبنی بر اینکه؛ تو حق انتخاب نداری و بدین ترتیب وضعیت گفتگو های درونی اش را برای ما تشریح کرد .

* - اکبر بند علی در برابر پرسش های وکیل مدافع حمید نوری و تناقضاتی که او از شهادت ایشان در دادگاه و بازجویی پیشین وی با پلیس بیرون می کشید . اکبر از بیان پاسخ روشن پرهیز می کرد و با نمی دانم . همانی که گفتم ، فرصت بیشتری برای وکیل مدافع ایجاد می کرد که مرتب پیشروی کند و این به نظر من به کل شهادت او لطمه میزد .

امری که باید همه شاکیان و شاهدان این دادخواهی از ورود به آن و عدم دقت در بیان خود بشدت پرهیز نمایند .

* - آنچه را که در اظهارات آقای علی اکبر بندلی (بندعلی)، در روز شهادتش مستقیم بدنبال کردم، بار دیگر ضروری دیدم که طی یادداشت اخیرم، دیگر باره نیز بنویسم و متذکر گردم: باید همگان این واقعیت مسلم را دریابیم که چشم هزاران هزار خانواده دادخواه از سراسر ایران و جهان متوجه محکومیت نوری در ماه آپریل سال ۲۰۲۲ است. این امر از نخستین روز دادگاه در گروهشکاری و دقت برخوردار یکایک شاکیان و شاهدانی ایست که پای بردادگاه می نهند .

پیروزی این دادگاه، به زبانی؛ پیروزی همه گانی و متعلق به تمامی دادخواهان کشورمان است؛ گل الودش نسازیم و از آن برای کوبیدن اندیشه غیر به داورى ننشینم حتی اگر نه ۳۰۰۰۰ بلکه ۳۰۰۰۰۰ هزار کشته هم داده باشیم. این دادرسی نباید برپایه منافع گروهی ما تعریف گردد.

امروز حقانیت امر در میزان کشته دادگان ما خلاصه نمی شود. باید با همه توان پوزه این آدم زبون (حمید نوری) زندانی و همه حامیان ریزودرشت او را از سفارت خانه جمهوری اسلامی در استکهلم گرفته تا خود جهنم حاکمیت مردار خوار اسلامی را به خاک مالید و این میسر نمیشود، مگر اینکه عاقلانه و نه سهم خواهانه حرکت کنیم.

حمید نوری از دهم اوت تا به امروز یعنی بیش از ۴۰ روز، هنوز در گوشه رینگ عربده می کشد و وام خواهی از امام مرگ خمینی جنایتکاری می کند! هر شاکی و شاهدی باید بتواند او را از همان گوشه رینگ، به وسط میدان کشاند و با فن حساب شده خویش، شانه اش را بر خاک مالد و از این مسابقه بیرون آید.

در این میدان هر شاکی و شاهدی باید بتواند یک فن حسابگرانه ای را بر روح و روان و سیستم حسابرگی و یادداشت برداری او، بسان نیشتری فرود آورد تا کیفیت دادخواست دادستان دادگاه به محک آزمون گذاشته شده و پرونده قدرتمند در برابر قضات دادگاه گشوده گردد.

هر شاکی و شاهد باید با همه حمیت انسانی خویش در کنار دادخواهان جای گرفته و بتواند دادگاه را به سمت کفه دادخواهی از این جنایتکار سنگین کند و ضریب نفس گیری صفحه وکلای متهم را سیاه کند، باید سنگ پرشی باشیم در راستای کمک به دادستان پرونده، نه غربالگری پوزه زدن و سازمان و گروه خود را یل میدان پنداشتن.

رهبران فرزانه سازمان های سیاسی ما، چنانچه در آن روزگار نبرد نابرابر با حاکمیت امام زمانی خمینی جانی و پیدایش ضد انقلاب در برابر انقلاب، هدایت گری نیرو و کادرهای خویش را در آستین داشتند، امروز دعوا بر سر میزان کشته شده گان "خاورانی" های پیدا و پنهان مان نبود.

بیاییم درست بیاندیشیم و صحنه دادگاه حمید نوری را به میدان حساب کشی های خودمان بدل نسازیم تا سودکشاکش مان در درون و برون دادگاه به حساب او نوشته شود.

بیاییم وارونه انگاری نکنیم و نیک بیاندیشیم که از ایران بی شمار مادران و پدران، همسران و فرزندان دادخواه با اندوهی بیمانند، این صحنه دادخواهی را روزانه از راه دور نظاره گرند و نگران این هستند که هر شاکی و شاهد چگونه این بار مسئولیت فرونشاندن هریک از جان های سربردار شده گان را نمایندگی می کند،

در راستای دادخواهی از عزیزان آنها یا به نفع حمید نوری جنایتکار و " هیئت مرگ" و کلیت نظام مرگ آفرین جمهوری اسلامی جنایتکار رقم میزند .
امروز مردمی دادخواه، نظاره گر یکایک شما یند .
برای هفدمین بار در یادداشت هایم یاد آور می شوم:
آنهایی که مفهوم دادخواهی را در داد و دهش گروهی و سازمانی و منافع دوام و بقاء رهبری بانشان و بی نشان خود می بینند و صحنه دادرسی نوری در استکھلم رابه نبرد ایدئولوژیک پایان نیافته گروه و دسته خود بدل می سازند، هیچ چیزی از امر دادخواهی در نیافته و اهمیت تاریخی این مرحله از مبارزه خانواده های دادخواه به وسعت تمامیت جامعه ما را در سیمای جنایتکاری همچون حمید نوری که نماینده بلا فصل نظام اسلامی داغ و درفش است ، در نمی یابند!
من در این باب ، باز خواهم نوشت!
تا یادداشتی دیگر ...

لینک یادداشت های دادگاه حمید نوری در استکھلم :

<https://drive.google.com/drive/folders/11-DDPT0OmT6arD5agxkUrtLQkrNET6r?usp=sharing>

[/http://andishegbg.blogspot.com](http://andishegbg.blogspot.com)